

سال ۱۴۳۲ - جلسه ۱۰ - ارتباط اطلاقی و بی قید و شرط خداوند و اولیای او با بندگان



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَقَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تُحْيِيَّ بَيْنَ دَيْنٍ وَدَيْنٍ مُنَيَّتِي. فَحَقَّقْ رَجَائِي وَاسْمَعْ دُعَائِي يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَأَفْضَلَ
مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ.

خدمت رفقا عرض شد که این فقرات، امید انسان را نسبت به سرنوشت و آینده و مال خود، حالا آینده یک لفظ نارسائی ست، زیرا انسان به فکر آینده نباید باشد. باید به فکر حال باشد. حالا آینده چه خواهد شد، برای آینده کار کردن، برای آینده و مستقبل انسان در فکر باشد، اینها خوب از یک جهت در بعضی از نصوص، اشاره بهش شده. مثلا در وصیت امام مجتبی علیه السلام به جناده، می فرمایند: و **حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجْلِكَ**. زاد و توشه خودت را قبل از اینکه اجلت برسد، فراهم کن. که از آن استفاده می شود زاد برای آخرت، برای آن طرف. خوب این در روایات و آیات قرآن هم بهش اشاره شده و صحیح هم هست، به جهت این که مال انسان، عبور از این دنیاست و وفود در عالم دیگر، این مال است. اما از آن طرف، آن چه که نسبت به آن تاکید و تحقیق شده، در معارف الهیه و در مشاهدات و تجربیات شهودیه، این است که پاداش عمل انسان، موقوف به مستقبل نیست بلکه پاداش، همان حالی است که برای انسان در همان وقت انجام آن عمل پیدا می شود.

در آیات قرآن، به این مسئله تاکید شده که همان زمان که انسان عملی را انجام می دهد پاداشش را می بیند و احساس می کند. چه عمل خیر، چه عمل خلاف. در هر دو، آن حقیقت ملکوتی عمل، برای انسان مشهود است. عمل خیری که انسان انجام می دهد، آن حقیقت ملکوتی اش در همان آن، در نفسش تجلی می کند. وقتی که یک شخصی یک کار خیر انجام بدهد، تا یک شخصی که بصیر است بهش نگاه کند، می فهمد که این الان این عمل را انجام داده. و اگر عمل خلاف را هم انجام بدهد، باز انسان آن عمل خلاف را مشاهده می کند. صور برزخی افراد ندیده اید که دائما در حال تغییر و تبدل است؟ این به خاطر آن اثری است که اعمال و رفتار آنها، همان آن کف دستشان گذاشته می شود. دروغ بگوید، فورا چهره برمی گردد. حتی یک ثانیه هم ندارد، دروغ:

هان! هیچ فاصله‌ای بینش نیست. تهمت بزند، مساوی است با این صورت. این که یک دقیقه بعد بخواهند حالا دوباره فایل را عوض کنند، در طبقه‌بندی خودش قرار بدهند و طول بکشد، اینطوری نیست. فایل‌های خدا مساوی است. تهمت، هان! مساوی است با این. یک ثانیه و یک دهم ثانیه؛ حتی خطور! یک خطور خلافی در ذهن یک شخصی بیاید، همان آن چهره‌اش عوض می‌شود.

در یک مجلسی بودیم، چند نفر نشسته بودیم، و مرحوم آقا هم - رضوان الله علیه - به اتفاق بعضی‌ها نشسته بودند. قرار بود یک مجلس عقدی باشد. یک نفر در آن مجلس بود و شخص مناسبی نبود. پیرمردی بود. مرحوم آقا قرار بود آن عقد را جاری کنند. یک مرتبه در حین صحبت که ایشان داشتند صحبت می‌کردند، آن شخص یک خطور شیطانی در ذهنش آمد که با مطالب ایشان مقابله کند و نگذارد که این عقد انجام بشود، به خاطر چی... به محض این که این خطور در ذهنش آمد، هنوز بیان و ابراز نکرده بود، بعضی از رفقا و دوستانی که اهل باطن بودند، - ما که کور بودیم و حالا هم هستیم! - یکدفعه دیدند فضای مجلس عوض شد. عوض شد! یعنی آن مجلس که از جنبه روحانی و نورانی‌اش همه ملتذ و بهره‌مند بودند، یکدفعه فضا عوض شد و خیلی‌ها هم متوجه شدند. و گفتند که این قضیه... در همین حین که این قضیه اتفاق افتاد، یک مرتبه ایشان قار و قورش درآمد و شروع کرد به یک جنبه از صحبت آقا اعتراض کردن، و زد به کل مجلس را خراب و مرحوم آقا هم از عقد منصرف شدند و به کل عقد نخواندند. و دیگری خواند و آن هم بعد، نه در آن مجلس.

ببینید! تا فکر خلاف می‌آید، فضا عوض می‌شود؛ تمام شد! این فضای نورانی و روحانی یک مرتبه تبدیل شد به یک فضای شیطانی که اصلاً خود مرحوم آقا هم مشخص بود که دیگر حرفشان را می‌خواهند تمام کنند. یعنی دیگر حوصله برای ادامه صحبت نداشتند. انقدر! حتی صحبت هم نمی‌آیدها! فکر خراب، مساوی است با شیطنت. فکر خراب مساوی است با کدورت. فکر خراب مساوی است با تغییر چهره. و چهره‌اش هم عوض شد همان بیچاره. چهره‌اش هم تغییر پیدا کرد و آن کسانی که اهل معنا بودند، خب مطالبی را می‌گفتند و چیز می‌کردند. اینجور بود قضیه.

از آن طرف یک نیت خیر پیدا بشود، یک مرتبه می‌بینید فضا عوض می‌شود! یعنی به مجرد این که یک خطور بیاید در ذهن، و آن خطور، خطور صحیح باشد. الهی باشد، خطور، خطور روحانی باشد. فکر، فکر روحانی باشد. تا یک همچنین خطوری بیاید، اول اثری که می‌گذارد، در خود شخص آن خطوردهنده است و تأثیر دوم در فضا و آن محیطی است که این خطور و فکر در آن پیدا می‌شود. عوض می‌کند. حال و هوا را عوض می‌کند. این مسئله این طوری است. یعنی وقتی که انسان بخواهد...

آیات قرآن هم مگر ندارد؟ **وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ** ﴿العنکبوت، ۵۴﴾. یعنی الآن کافرین در جهنم هستند. کاری به آینده ندارد! همین الآن! **وَ إِنَّ جَهَنَّمَ الْآنَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**! منتها آن بیچاره‌ها

نمی فهمند. سوزشش را احساس نمی کنند. درد را احساس نمی کنند. آن کدورت را احساس نمی کنند و همینطور سرشان را می اندازند جلو و می روند. نمی دانند که الآن در کدورت هستند و باید برگردند. یعنی آن سوزش را ندارند. از آنطرف، مگر نداریم: **سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ** ﴿الفتح، ۲۹﴾. **سیاهم!** یعنی همین الآن. این سیمای آن‌ها، این صورت آن‌ها، در وجوهشان، در صورت‌هایشان، در اثر سجود نمودار است. نمایان است. همین الآن، اثر سجود در چهره‌ها و شمائل هویدا است. همین الآن پیدا است. یا داریم که در... **يُعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ** ﴿الرحمن، ۴۱﴾. المجرمون، الآن پیشانی‌شان نشان داده می شود که اینها مجرمند! چه گناهی کرده‌اند. یا **وَلَنَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ** ﴿محمد، ۳۰﴾. تو منافقین و دروغ‌گویان و مشرکان و حقه‌بازها را از همان کیفیت گفتار می [شناسی]. همین که صحبت می کنند می فهمی. آن چهره شیطانی پیدا است. آن چهره نفاق... می آیند حرف را عوض می کنند. حرف را عوض می کنند. اتفاق می افتاد خیلی از اوقات. که می آمدند پیش مرحوم آقا و می خواستند یک مطلب را یک جور دیگر بگویند. همین که می خواستند بگویند، آقا می فرمودند: آقا درست حرف بزنید! درست حرف بزنید!

هنوز حرف نزده‌ها: درست حرف بزنید!

همین که می خواهد حرف بزند، چهره پیدا است. داری دروغ می گویی. داری عوض می کنی. مطلب را داری برمی گردانی. اینجا که دیگر نمی شود ملق بازی کرد! ملق را برو جای دیگر بزن که خریدار دارد. اینجا خریدار ندارد. خود چهره پیدا است که این آدم، آدم حقه‌باز است. آدم... این‌ها که دروغ می گویند از چشم‌هایشان پیدا است. یک عکس ازشان بردارید، یک فیلم بردارید، چشمانشان یک جوری است! چشمان آدم دروغ‌گو... جراحی پلاستیک هم بکند، باز دروغ‌گو است! هزارتا سرمه هم بکشد، بالا و پایین کند و این‌ها، باز چشمش دارد می گوید دروغ‌گویی! خیلی به خودت زحمت نده! دروغ‌گویی!

آدم راست هم چی است؟ راست است! چشمش را ببندد، راست است. چشمش را باز کند، راست است. آدم راست، راست... آنی هم که باید...

این مسئله ایست که پاداش همین جا داده می شود. این عمل از نقطه نظر جنبه ملکوتی این اثر را دارد. همین الآن این اثر را دارد. اثرش واضح است. و اما این که می فرمایند برای آخرت کار کن، خوب درست است. به جهت این که انسان مآلش آنطرف است. این مسئله صحیح است. اما نه این که انسان بخواهد عملی را انجام بدهد برای آنطرف. برای رسیدن به آنطرف. این غلط است. اصلاً این عمل غلط است. انسان عمل را برای خصوصیت فعلیه‌اش باید انجام بدهد نه این که بعداً چه نتیجه‌ای می گیرد.

آن شخصی که می آید و برای یک شخصی کار می کند که سر ماه حقوق بگیرد، خوب هر روز، این حقوقش که به دستش داده نمی شود. هر روز کار می کند. هی روز اول، روز دوم، هی به انتظار روز سی‌ام است. هی روز

سی‌ام خیلی برایش روز جالبی است. از این روزهای ماه، به این روز سی‌ام همیشه توجه دارد. خواب روز سی‌ام را می‌بیند. فکر روز سی‌ام را می‌کند. حرف و نقلش همه‌اش روز سی‌ام است، نُقل زبانش روز سی‌ام است، آرزویش روز سی‌ام است. همه‌اش چی؟ روز سی‌ام! چرا؟ چون قبل از روز سی‌ام حقوقش را نمی‌دهند! اگر حقوق هر روز را همان موقع می‌دادند، خب این دیگر روز سی‌ام و روز بیستم دیگر فرق نمی‌کرد. همه‌اش یکی بود. ولی این یک ماه این بیچاره را در انتظار نگه می‌دارند، این روز اول کار کند،

- خب امروز شب شد، رفتیم خانه!

دوباره فردا می‌آید، استارت می‌زند، دوباره پشت میز می‌نشیند، دوباره می‌رود سر چیز... دوباره تا شب... همه‌اش به امید چی؟ فردا بیاید، دوباره به امید پس فردا بیاید، به امید پس آن فردا، هفته دیگر بیاید، ماه دیگر، دیگر تا روز سی‌ام می‌رسد، دیگر کم‌کم اشتیاقش خیلی می‌رود بالا و قلبش شروع می‌کند تاپ تاپ تاپ! همینطور دارد وعده دیدار نزدیک می‌شود! موعده وصال! وصال و رسیدن به چی؟ به این زحمات یک ماهه! دارد همینطور نزدیک می‌شود و نزدیک می‌شود! دیگر روزهای آخر خواب ندارد، همه‌اش خواب می‌بیند دارد پول‌ها را می‌شمارد یکی یکی، به به به به!

همه‌اش چی است؟ روز آینده! به آینده دارد فکر می‌کند. اما در اعمال و رفتار انسان، این معنا ندارد. این قضیه معنا ندارد. نمازی که دارید می‌خوانید، اصلاً معنا ندارد به این فکر باشد که این نماز به حساب روز قیامتان نوشته بشود. روز قیامت یعنی چی؟ همین الآن، نمازی که می‌خوانید همین الآن این یک اثری بر شما دارد. به روز قیامت... حالا روز قیامت نباشد یا باشد. روز قیامت باشد یا نباشد.

من که دیدار توام امروز حاصل می‌شود

وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

امروز من دارم...

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق!

نیست فردا گفتن از شرط طریق

همین الآن! همین الآن!

ای دل از عشرت امروز به فردا فکنی... ببینید! همه اینها دارند ما را به همین وضعیت فعلی سوق می‌دهند. نه به امید آینده. خیلی تفاوت است که انسان در تفکرش و مرامش، امید به آینده باشد، بدون ملاحظه موقعیت فعلی؛ یا این که در تفکرش همیشه حال باشد، همیشه در حال است. همیشه در موقعیت حال دارد حرکت می‌کند و آن نشاط را در وجود خودش دارد احساس می‌کند. و به فرموده کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

که: **لم أعبد رباً لم أره**.^۱ الآن من دارم خدا را می بینم. الآن دارم... نه به امید بهشت، و نه از ترس از دوزخ آینده؛ الآن! **بل وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك**.^۲ این عبادت، عبادت احرار است. عبادتی که از آینده بیرون آمده. عبادتی که از توقع به آینده خارج شده. این عبادت، عبادتی که خودش را از تعلق به آینده بیرون کرده. آدم حر، چه آدمی است؟ آدمی که به هیچ چیز تعلق ندارد. در آینده چه وعده‌ای به او داده می‌شود. در آینده! فردا چه می‌خواهند به او بدهند؟ حالا آمد و فردایی هم نیامد!

فردا چکار می‌خواهند بکنند؟ فردا چه عذابی در انتظار اوست؟ فردا چه بهشتی در انتظار اوست؟ فردا! که این خود را در این مدت، در غل و دست و پای خود را بسته ببیند نسبت به آینده. خیلی این عجیب است‌ها! که چطور دارد امیرالمؤمنین در اینجا خودِ موقعیت فعلی را دارد برای انسان توضیح می‌دهد. که عبادتی را که می‌خواهی به خاطر بهشت بکنی، تو بنده بهشت هستی. تو دست و پایت بسته است. چشم امید به آینده داری. آینده! چشم امید به آینده داری، خدا را در اینجا کنار گذاشتی؛ گرچه داری به ظاهر برای خدا عبادت می‌کنی. در باطن برای وعده سر ماه است. گرچه به ظاهر داری الآن جلوی صاحب کار تعظیم می‌کنی و بالا و پایین می‌روی: آقا ما در خدمتتان هستیم! و هرچه امر بفرمایید...

چرا داری دروغ می‌گویی در خدمتتان هستیم؟ اگر صاحب کار بگوید: این ماه آقا حقوقت خبری نیست! فردا می‌گی: آی دلم درد گرفت! آقا امروز نتوانستم بیایم سر کار! مگر نمی‌گویی در خدمتتان هستیم؟ چرا دروغ می‌گویی؟

در خدمت پولی؟ پول سر ماهی؟ منتها این در خدمت پول سر ماه را می‌گویی ما در خدمتتان هستیم! هرچه امر بفرمایید! قابل ندارد قربان! بنده در خدمتتان هستم! آن هم بهش می‌گوید: اختیار دارید آقا! اینجا اصلاً متعلق به شماست!

هر دو دارید به هم دروغ می‌گویید! هم آن دارد به آن دروغ می‌گوید، هم آن دارد به آن دروغ می‌گوید! جفتتان دارید به هم دروغ می‌گویید!

آن واسه پول سر ماه دارد می‌گوید، آن هم برای این که کارش نماند! هان؟ حریت اینجا نیست. حر به کی می‌گویند؟ حر به کسی می‌گویند که نماز می‌خواند - مثل امیرالمؤمنین - نه به بهشت چشم دارد، نه از ترس از جهنم. هیچ کدام. وقتی دارد می‌گوید الله اکبر، نه بهشت در نظرش می‌آید، نه جهنم در نظرش می‌آید که از ترس آن باشد. الآن ما نمازمان چطوری است؟ روزه‌مان چطوری است؟ حجامان؟ برویم حج انجام بدهیم، اگر

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۹۸: ... ما كنت أعبدُ رباً لم أره....

^۲ عوالی اللثالی، ج ۲، ۱۱.

ندهیم، فردا خدا پدرمان را در می آورد!

غیر از این است؟ اینجوری نمی رویم حج انجام بدهیم؟ این مردمی که دارند می روند حج، از شان پرسید

برای چی ...

- آقا اگر نرویم، خدا پدرمان را در می آورد! جهنم می برد!

حالا آنهایی که یک خورده اطلاعاتشان بیشتر است،

- موقع رفتن یا می گویند نصرانی، یا می گویند یهودی!

- برویم انجام بدهیم آقا این بار را از دشمن برداریم!

- برویم انجام دهیم این تکلیف را برداریم!

ببینید! همه اش این تکلیف را برداریم! این بار را از دشمن برداریم! عقاب را از خودمان دفع کنیم!

حالا یک خورده هم امیدمان بیشتر باشد، می گویند که: برویم بهشت را برای خودمان رزرو کنیم! هان؟ این

را... آنهایی که امیدشان بیشتر است. آنهایی که ترس در آن‌ها غلبه دارد، می گویند: برویم و بالاخره هم باید

برویم اگر نرویم خدا کتکمان می زند!

چندی پیش یک نفر آمده بود از مکه، به او گفتم خب مکه چطور بود؟ - از حج برگشته بود، آشنایان

بودند. از رفقا نبودند - گفت: خب الحمدلله رفتیم و تکلیف را برداشتیم، دیگر چیزی به خدا بدهکار نیستیم!

این! این مقدار! یک ماه بلند شده رفته، مقدار شعورش و معرفتش نسبت به همین‌ها، «برویم، دیگر به

خدا بدهکار نیستیم!» همین! خب خدا هم به همین مقدار از این‌ها قبول می کند، بیشتر از این که قبول نمی کند.

اما آن کسی که بلند می شود برود ببیند آن‌جا چه خبر است؟ مکه چه خبر است؟ منی چه خبر است؟

عرفاتش چه خبر است؟ اصلا فکر بهشت را نمی کند، اصلا فکر تکلیف را نمی کند که خدا برایش واجب کرده

یا نه؟ می گوید خدایا آمدم در اینجا چیز بفهمم، آمدم در اینجا تو را ببینم، آمدم در اینجا جمال تو را ببینم، آمدم

آثار تو را ببینم. اصلا فکر بهشت بیاید در این ذهنش؟ ابد!

بعضی از این رفقا و دوستانی که در خدمتشان بودیم، گاهی در آنجا صحبت بود و این حرفها، ما

می دیدیم اینها اصلا فکر اینی که مثلا این حج برایشان ذخیره برای آینده بشود، اصلا فکر به این نکرده‌اند! نه

موقع تبلیه، نه احرام، نه موقع عرفاتش، منی، هیچ کدام! اصلا بهشت چی است؟ اصلا جهنم چی است؟ فقط

دنبال این هستند که چه خبر است؟ چی است؟ چی گیرشان می آید؟ چه معارفی حاصل می کنند؟ چه انفتاحی

برایشان پیدا می شود؟ چه شهودی برایشان پیدا می شود؟ هان! این می شود حر! آدم حر، این است! آزاد!

من که امروز بهشت وصل حاصل می شود... همین است دیگر! من امروز می خواهم ببینم که چه

جلوه‌ای یار به من می کند! در عرفات چه جلوه‌ای دارد؟ در منی و مشعر چه جلوه‌ای دارد؟ در سنگ زدن

چطور؟ در منی؟ در طوف حول خانه او چه جلوه‌ای برای من ایجاد می‌کند؟ من به دنبال اینم! به دنبال این که به من واجب کرده نیستم! به دنبال این که انجام ندهم فردا عقاب و خطاب متوجه من است، متوجه او نیستم! به دنبال این که چه آثاری بر این در بهشت مترتب است، اصلاً به این فکرها نیستم! این می‌شود کسی که در عبادت تعلق به چیزی ندارد. بنده نیست. بنده‌ای که رقبه‌اش گیر باشد. ما بنده هستیم. رقبه ما گیر است. فکر ما گیر است. گیر فردا. گیر جهنم. گیر بهشت، گیر حوری، گیر پرتقال و سیبی که آنجا هست. هان؟ گیر است! ولی امیرالمؤمنین، رقبه‌اش گیر نیست. پرتقال و سیب و مار و عقرب و جهنم او را گیر نینداخته. فقط چیزی که او را گیر انداخته، وصال محبوب است! همین! فقط بنده این است و بس! این که به وصل محبوبش برسد، تمام شد!

بهشت چی چی است؟ جهنم چی چی است؟ بهشت و جهنم چی است؟!

آن مطالب کجاست؟ آن مسائل کجاست؟

ما در خدمت بزرگان که بودیم در این مجالسشان، در این... یک بار در عمرم من نشنیدم که آن‌ها در مجالسشان، از نعمت‌ها و آثار ظاهریه جمال و جلال الهی بخواهند صحبت بکنند! فقط صحبت از او بود! از خود او بود. از لطف او بود. از رحمت او بود. از بخشش او بود. از امید بود! نه از ترس! فقط از امید.

لطف الهی بکند کار خویش

نکته سربسته چه گویم؟ خموش!

فقط از امید بود. فقط از لطف بود. در بهشت چی است؟ مسائل بهشت چی است؟ طبقات بهشت چی است؟ در هر طبقه چه مسائلی هست؟ چه آثاری هست؟ اینها اصلاً از آن مقام ذات، تنزل نمی‌کردند در صحبت‌های خودشان، در گفتار خودشان، در ارتباطات خودشان، در تصرفات خودشان! امام مجتبی علیه السلام، یک عبارتی دارد، عبارت عجیبی به جناده، وقتی که می‌آید خدمت حضرت و حضرت دیگر در ساعات آخر حیاتشان بودند، حضرت مطالبی را می‌فرمایند به جناده، از جمله مطالب این بود: **کن للدنیا، کأنک تعيش أبداً و کن للآخرة کأنک تموت غداً!**^۱ برای دنیا، برای امور دنیا، - منظور از آخرت در این جا می‌توانیم بگوییم منظور حضرت این نبوده که آخرت، به عنوان روز آخرت، بلکه به عنوان باطن دنیا، باطن دنیا نه... **يَعْلَمُونَ ظاهراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ** ﴿الروم، ۷﴾. این آخرت به معنای آینده نیست. به معنای باطن است. به معنای همان «مساوی است با». هان! عمل صدق مساوی است با نورانیت خاص. نماز، مساوی است با آن نورانیت و قرب خاص. روزه مساوی است با آن تجرد خاص. قرآن، مساوی است با آن ربط خاص،

^۱ کفایة الأثر، ص ۲۲۷... وَاَعْمَلْ لَوْ نِيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ أَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا...

آن «مساوی است»، آن «آخرت»، آن منظور کلام ائمه علیهم السلام و آنچه در آخرت است. و آخرت هم که آخرت می گویند به خاطر این است که حقیقت همان کار و عملی که در این دنیا ما انجام می دهیم، در فضای دیگر و در عالم دیگر بروز پیدا می کند. از این جهت بهش می گویند آخرت. آخرت یعنی دیگر، چهره دیگر. آن نماد دیگر. آن صورت دیگر. یک طرف سکه چیزی را نشان می دهد، آن طرف سکه چیز دیگری را نشان می دهد. آن را می گویند آخرت. یعنی فضای دیگر که در نفس نقش می بندد.

حضرت می فرماید برای آخرت، یعنی برای تحصیل فضای دیگر، که همان فضای نفس و روح و قلب باشد، تأخر چرا؟ تأخیر چرا؟ برای دنیای خودت و امور عادی و دنیایی، خیلی عجله نکن. حالا به تأخیر افتاد، افتاد. حتما بخواهی خیلی سریع انجام بدهی، خیلی برایش [تعجیل] نکن. خیلی لازم نیست برای این امور، امور دنیا و اینها، عجله کنی و بروی و...، یک کار با فلان شخص داری، الآن می بینی حالت حال مناسبی است، خوب این حال مناسب را، که قرآنت را هم نخواندی، خوب پاشو قرآنت را بخوان. یک حزب قرآنت را بخوان. نگو اول الآن تلفن کنم به او، این کارم را انجام بدهم، وقتی انجام شد قرآن بخوانم. تلفن کنی دیگر حال قرآن نداری! حالا او را بگذار نیم ساعت دیگر بگو. نیم ساعت دیگر بگو طوری نمی شود! کاری داری، بگذار یک ساعت دیگر بگو. کن للدنیا کأنک تعیش أبدا! فرض کن همیشه هستی، وقتی همیشه هستی دیگر غصه نداری. ترس از چی داری؟ از دست برود؟ خوب همیشه هستی دیگر! همیشه در این دنیا هستی، می خواهی غصه از دست رفتن چی را بخوری؟ ولی غصه در آنجا پیدا می شود که تا بخواهد انسان سر بجنباند فوت شده است. اینجا باید سریع برود بگیرد. می گویند آقا فوراً برو که دوا خانه ها دارند می بندند. ساعت، ساعت ده است و زود سوار ماشین می شود و اولین داروخانه تا نبسته: آی وایسا وایسا من فلان دارو را دارم.

اما اگر صبح بهش دکتر یک نسخه بدهد، می گوید الآن هم نرفتم، نرفتم؛ حالا تا شب داروخانه ها بازند. یک ساعت دیگر می روم دوا را می گیرم، دو ساعت دیگر می روم. امشب اگر نگیرم، فوت شده و خطر متوجه می شود.

حضرت می فرماید برای امور دنیا اینطور نباش که فکر و ذکر فقط این باشد. ببین که آن اموری که مربوط به آخرت است آن چی است. آن را بپا! آن را بپا!

مرحوم آقا می فرمودند افرادی که می آیند اینجا دو جورند. دو قسمند. بعضی ها تمام کارها و برنامه ها را تنظیم می کنند، برای این که به ملاقات ما برسند. تا می خواهد بیاید [اینجا]، فوراً یک مهمان در می زند می آید [به مهمان می گوید]: خیلی عذر می خواهم، الآن بنده یک کاری دارم، تشریف داشته باشید، می روم و می آیم.

تا می خواهند بیایند، تلفن زنگ می زند، فرض کنید که: آقا شما منزل هستید؟

- خیلی عذر می خواهم، ببخشید الآن بنده دارم می روم بیرون، جایی کار دارم.

تا می خواهند بروند جایی، از علیا حضرت مخدرهٔ مکرمهٔ مطولهٔ جمیلهٔ ایشان می آید و می گوید فلانی! کجا داری می روی؟ دو دقیقه است آمدی اینجا...

- صبر کن الان من می روم کار دارم و می آیم و کار لازم است و بعد می آیم با هم چه می کنیم!
تا می خواهد... این مسائلی که هی فوراً جلو می آید و پیش می آید، یکی یکی کنار و اینها می زند.
بعضی ها هستند همین که می خواهند بیایند مهمان می آید.
- رو دروایی، مهمان بد است دیگر بیاید ما نیامیم دیگر!
مهمان می آید و....

- خوب حالا با این مهمان هستیم و یک ربعی پیشش هستیم و خلاصه چیز می کنیم و بعد که دلش را به دست آوردیم، می گوئیم که یک جایی قرار داریم.
می آید اینجا می ماند و فوری در می زند یکی دیگر می آید و آن می زند و چایی می آید و آن می زند که بد است و خانم می فرماید که: «! کجا داری می روی؟! زشت است خیلی زشت است... تو که هر روز آقا را می بینی، تو که شبهای سه شنبه داری می روی تفسیر آقا گوش می دهی و داری چکار می کنی و.... آقا وقت فوت می شود و یک وقتی بلند می شود می آید که دیگر جلسه نیست. ترجیح داده، ترجیح داده، ترجیح داده، به اینجا که رسیده، تمام شد!

ایشان می فرمودند افراد دو دسته هستند. افرادی که - در ضمن این روایت می فرمودند - افرادی که برای رسیدن به دنیا، همه چیز را کنار می گذارند که به دنیا برسند. و افرادی که برای رسیدن به آخرت، همهٔ دنیا را کنار می گذارند که به آخرت برسند.
عینِ عینِ چی؟ مطالبی که.... در آن زمان می دیدیم.
- فلانی! در فلان جلسه نیامدی!

- چکار کنیم؟ چکار کنیم؟ بی توفیقی نصیب شده! بی توفیقی... همین که آمدیم پایین، برادر خانمان آمد، از طهران آمده بود، مرا گرفتار کرد و دیگر نشد بیاییم و دیگر نمی شد.

این می دانی یعنی چی؟ یعنی ارزش و بهاء رسیدن خدمت ولی الهی، به اندازهٔ یک توبرهٔ گاه پیش اینها ارزش ندارد! یک توبرهٔ گاه! این! حالا اسم خودشان را هم بگذارند ما حالا سالکیم. اسم خودشان را هم بگذارند ما فرض کنید چی هستیم. خوب برادر خانمت آمده: آقا تشریف داشته باشید، بنده کاری دارم...

اگر تو الآن، مرتیکه! تو الآن وقت دکتر داشتی، برادر خانمت از طهران می آمد، به آن دکتر می گفتی که: ببخشید برادر خانم آمده، دیدم بد است، زخم هم می گوید بد است، زشت است، یا نه؟ خود زنت به او می گفت که شوهرم وقت دکتر دارد، باید برود!

یک دکتر رفتن، یک هزار تومان دادن! - الآن نمی دانم ویزیت دکتر چقدر است؟! - الآن یک فرض کنید که دل درد، سردرد، دندان درد، برای این افراد، از ملاقات و درک فیض حضور یک ولی خدا ارزشش بیشتر است! اینها این هستند! اینها همین هستند!

کن للدنیا کأنک تعیش أبدا و کن للآخرة کأنک تموت غدا. یعنی این! **کن للدنیا کأنک تعیش أبدا...** اینها عکس کردند! دنیا را کأنک تموت غدا گرفتند، که اگر انجام ندهند فوری فوت می شود، فوری از دست می رود، آن اموری را که مربوط به آخرت است را آن امور را چی؟ **کأنک تعیش أبدا!**

- خب حالا هم الآن خدمت آقا نرسیدیم، نرسیدیم! چند روز دیگر که می رویم می رسیم، عصر جمعه است می رویم می بینیم دیگر! - فرض کنید که - دو شب دیگر می رویم می بینیم.

این خیال می کند رفتن و خدمت آقا رسیدن، فقط همان یک دیدن است. دیگر خبر ندارد در همان موقعی که نیامده، شاید آنجا یک چیزی بود که دیگر تا آخر عمرش گیرش نمی آید! تمام شد! تمام شد دیگر!

حالا بعد چیز دیگر گرت بیاید، آمده، آن دیگر مطلب دیگر است، یک چیزهای دیگر، اما آن دیگر تمام شد. و خدا نگاه به دل می کند. خدا نگاه می کند... دیشب خدمت رفقا چی عرض کردم؟ دیشب بود، پریشب بود... که هر کسی می خواهد ارتباط مرا نسبت به او ببیند، نگاه کند و ارتباط خود را با من بسنجد. به همان مقدار، من با او در ارتباط هستم، و من با او در اقتراب هستم. ببیند در نزد خودش، من چقدر اهمیت دارم؟ چه جایگاهی دارم؟ چقدر برای این مسئله مایه گذاشته؟ البته خیال نکنید این مسئله در همه جا هست، به طور هردنیلی هست! نه! کارها حساب دارد. در خیلی از موارد هم که بعضی از رفقا می خواستند افراط کنند، مرحوم آقا جلوگیری می کردند و خط و خطوط را تعیین می کردند. اینطوری نیست که همینطوری و همه چیز را به هم بریزد و بزند و... نه! حساب و کتاب سر جاش. اما صحبت سر میزان اهتمامی است که ما داریم. چقدر ما نسبت به راه خودمان اهتمام داریم؟ این مسئله مهم است. اینی که در ظاهر چه می شود، حساب و کتاب به جای خودش هست. کسی نمی تواند تجاوز کند از آن خط و خطوطی که بزرگان آن خط و خطوط را برای ما ترسیم کردند. کسی حق تعدی ندارد و اگر هم بخواهد تعدی کند، سخت پس گردنی می خورد! محکم! حسابها سر جاش هست، این که فرض بکنید بعضی ها بودند در خود زمان مرحوم آقا که خواستند سوء استفاده کنند و جلو بیایند و جلو گرفته شده. نه! صحبت در این است که ما می آییم و آن عدم التزام جدی را، آن ارتباط و حالت قلبی را به حساب تکلیف ظاهری می گذاریم. صحبت در این است. اینجا می گوئیم بابا، خدا سرش کلاه نمی رود! خدا سرش کلاه نمی رود. اگر می خواهی از جای دیگر کم بگذاری، خدا سرش کلاه نمی رود. گول هم نزن، دور هم نزن. دور نزن. هر چیزی جای خودش را دارد. و هر کسی به همان اندازه آش می برد که به همان اندازه پول خرج کرده. هر قدر پول بدهی، به همان اندازه آش می بری.

این مسئله، مسئله‌ای است که بزرگان و اولیاء، ما را به این سمت می‌کشاندند. به این سمت دعوت می‌کنند. در سایر مکاتب، حتی در همین مسائل ظاهری و فقه ظاهری، همه دعوت به آن طرف است. نماز بخوان، برای تکلیف. نماز بخوان چون اگر نخوانی عتاب پشتش هست. نماز بخوان، برای این که به نعمت‌های الهی برسی. روزه بگیر، برای این که به آن چه را که خدا وعده داده... هیچ صحبت از این نیستش که روزه بگیر، همین الآن نتیجه‌اش را بگیر. نماز بخوان همین الآن نتیجه‌اش را بگیر. قرآن بخوان همین الآن با خدا ارتباط برقرار کن. از این حرفها نیست! قرآن بخوان، ذخیره برای آخرت است! روزه بگیر، ذخیره برای آن طرف! آن چه را که در ظاهر به مردم عرضه می‌شود و گفته می‌شود، این است. ولی عارف چه می‌گوید؟ عارف می‌گوید نماز بخوان، همین الآن نتیجه‌اش را بگیر، همین الآن که داری نماز می‌خوانی. همین الآن که ارتباط داری. وقتی که تو می‌گویی الله اکبر، بهشت کجای این الله اکبر جا دارد؟ بهشت چی است؟ الله اکبر، بهشت، حور العین؟! تو الله اکبر رفتی تو حور العین؟ حور العین هم سر دارد پا دارد دست دارد کله دارد پاچه دارد! منظور از حور العین کجاش بود در این الله اکبر؟!

الله اکبر: ترس از جهنم! یک وقتی در جهنم نرویم! آتش، مار و عقرب و فلان و این چیزها؟ خب این دیگر الله اکبر نشد. این دیگر الحمد لله رب العالمین نشد. این دیگر و لا الضالین نشد. وقتی که اولیاء می‌گویند بگو الله اکبر، یعنی غیر خدا را بزن کنار! تو این غیر خدا، چی هست؟ جهنم، غیر خداست! بهشت، غیر خداست! حوری، غیر خداست. غلمان، غیر خداست. همه اینها غیر خدا هستند، همه را بزن کنار، تمام! این نماز را می‌گویند بخوان.

نه این که: الله اکبر، خب، یک درخت در بهشت اضافه شد! این درختی که داریم درخت کاری می‌کنیم‌ها! با این الله اکبر... چهار رکعت خونديم، چهارتا درخت! سه رکعت مغرب، سه تا! دوتا، دوتا! ظهر و عصر، هشت تا درخت اضافه شد! هشت تا سیب و پرتقال آنجا کاشتیم!

این که عبادت نشد! این عبادت عبید است. این عبادت تجار است! عبادتی که امیرالمؤمنین به ما یاد داده، آن عبادت، عبادت است. **بل وجدتك أهلاً للعبادة**. تو را اهل عبادت یافتیم. یعنی چی؟ یعنی وقتی نگاه به تو می‌کنم، خواهی نخواهی می‌خواهم با تو به راز و نیاز پردازم، چون غیر تو را نمی‌بینم. حضرت سجاد می‌فرماید: **یا خیر من دعاه داع، و أفضل من رجاه راج. فحقق رجائی و اسمع دعایی**.

یا خیر من دعاه داع، و أفضل من رجاه راج. بل وجدك أهلاً للعبادة یعنی این. یعنی من وقتی که نگاه می‌کنم در این افرادی که در دور و بر من هستند، این‌هایی که ما آن‌ها را می‌خوانیم به اغراض مختلف، به مقاصد مختلف وقتی که می‌خوانیم، از همه این‌ها می‌بینیم اینها یک روز بار زمین می‌گذارند برای ما. رفیق است، ما اینها را می‌خوانیم، دو روز اول می‌آیند سراغ آدم: خب چه امری دارید؟ چه فرمایشی؟

روز سوم می گوید آقا ببخشید من یک جا کاری دارم بعد یک ساعت دیگر می آیم، روز چهارم می گوید دو ساعت دیگر، بعد روز چهارم دیگر گوشی را اصلا بر نمی دارند! می گذارد روی سایلنت، خاموشش می کند یا می گذارد روی شماره... گوشی ها هستند شماره دارند، تا شماره اش می افتد می گوید چی است؟ می گوید مشغول! مشغول است یا خاموش است! این ها هم چیزهای خوبی است! این ها هم چیزهای خوبی است درست کردند، واسه این که را خوب بفهمانند! که تمام این ها که می گویند سلام علیکم، ارادت داریم، همه دروغ و کلکند! یا اینهایی که می آیند می گویند رفیق آدمند - البته رفیق سلوکی که اینطوری نیست، آن حسابش فرق می کند - همین رفقای دنیایی. همین رفاقت هایی که در دنیا مردم با همدیگر دارند. تلفن می کند آقا چیز نبود!

- نبود، در دسترس نبود!

حالا رو میزش است! می گوید در دسترسش نبود، بغلش نبود... دروغ دارد می گوید! عرض کردم، کنتور که نمی اندازد! آگه اینجا - پیشانی - کنتور بود، آدم یک خورده در حرف زدن مراعات می کرد. می گوید آقا ببخشید در دسترس نبود، نبوده... خیلی هم در دسترس بود، کف دستش هم بود! نه این که در دسترس نبود! منتها تا دید شماره، شماره توست، خلاصه... این! خیر من دعاه داع این است. شریک باشد، آن یک جور چیز می کند. تا وقتی که ارتباط ملایمت دارد، سلام علیکم، و امری دارید بفرمایید در خدمتتانیم. وقتی که یک کاری پیش آمد. موقعیت بهتری هست، مجلس مجلس بهتری هست، حالا این چه هست و اینها، خب نمی خواهد بالاخره... خب حق هم دارد خب مگر قرار بر این است که آدم گوشی اش دستش باشد و بخواید به این و آن جواب بدهد؟ این که دیگر زندگی برایش نمی ماند. اما وقتی که خدا را شما نگاه می کنید، می بینید خدا دیگر یک وقت و دو وقت ندارد. می توانم و نمی توانم ندارد. سرم خلوت است و شلوغ است ندارد. لا تأخذ سنة ولا نوم. خواب ندارد، چرت ندارد. هر وقت توجه می کنی، می بینی قبل از تو در مقابلت ایستاده بود و منتظر توجهت بود. هر وقت نفست را به آن سمت متمایل می کنی، می بینی که قبل از تو، آن حضور داشت، بعد تو خود را به او متمایل کردی! بعد او را صدا زدی. بعد لبیک گفتی! بعد آمدی و خودت را عرضه داشتی. اول آن بوده. خستگی ندارد. انبساط و قبض ندارد. مرض و صحت ندارد. غیبت و حضور ندارد. ملالت و غیر ملالت ندارد. هیچ چیز ندارد. این عجب آدمی است! این عجب کسی است! خواب و بیداری ندارد.

یکی از افراد بود می گفتش که در خدمت آقای حداد رضوان الله علیه بودم. یک وقتی خواستم بیایم ایران، گفتم آقا، من چه کنم؟ من چه کنم که خود را با شما در ارتباط بینم؟ چه اوقاتی، مثلا خیال می کرد حالا اگر بخواید قلبش را متصل کند، حتما باید برود در یک اتاق و در را ببندد و چراغ را خاموش کند و فلان و از

این کارهایی که مرتاض‌ها و از این افراد و درویش‌ها می‌کنند. بروند و در را ببندند و [چراغ] را خاموش کنند و چکار کنند و شرایطی را به وجود بیاورند، کم‌کم حالا نمی‌دانم عالم هپروت است و چپروت است و چطوری ارتباط برقرار کنند، حالا ما سرمان نمی‌شود!

این هم خیال کرد قضیه اینطوری است. مثلا خب حالا ایشان می‌خوابند، استراحت می‌کنند، شام می‌خورند، ناهار می‌خورند، فرض بکنید که باید حتما یک وقت خاصی باشد. - گفت آقا کی من می‌توانم؟ در چه اوقاتی قلبم را متوجه کنم؟ اگر مطلبی را می‌خواهم از شما درخواست کنم؟

ایشان فرمودند: در هر لحظه از بیست و چهار ساعت شبانه روز، به من توجه کنی، پاسخ می‌شنوی! در هر لحظه! مگر ایشان خواب ندارد؟ خواب دارد، ما هم می‌دیدیم می‌خوابد دیگر! مگر ایشان غذا نمی‌خورد؟ خب چرا، ما می‌دیدیم غذا می‌خورد! مگر ایشان مجالس نداشت؟ صحبت نمی‌کرد؟ چرا می‌دیدیم صحبت می‌کند. پس این موقع‌ها چی؟ خب ایشان می‌گوید هر لحظه دیگر! یعنی وقتی خوابم هم چی؟ خب هست دیگر. می‌گفت این حرف خیلی برای من عجیب آمد، خیلی ثقیل آمد که چطور ایشان می‌گوید در هر لحظه، بعد می‌گویند اولیاء الهی کلامشان حجت نیست! این حرفها به جنون شبهه است تا به حرفهای یک آدم عاقل!

ایشان می‌گوید این حرف خیلی برایم ثقیل آمد. می‌گفت آمدم در ایران، مدتی بودم، می‌خواستم برگردم به عراق. گذرنامه‌ام گیر پیدا کرد. قضیه مال زمان شاه بود. گذرنامه‌ام گیر پیدا کرد. آن‌چه کردم - با این که بعضی از بستگان‌شان هم افرادی بودند که اهل چیز بودند، یعنی ارتباط و با ادارات و این حرفها - هرچه کردند، نشد! نشد که نشد. آخر خیر آوردند که آقا نمی‌شود. گیر پیدا کرده و نمی‌شود. مشکل حل نمی‌شود. می‌گفت یکدفعه یاد کلام ایشان افتادم. سه بعد از ظهر بود، گفتم ایشان گفته هر وقت به یاد من بیفتی، - الان ایشان خواب است! - یاد من بیفتی، به من توجه کنی، من جوابت را می‌دهم. خب گفته هر لحظه دیگر، خیلی خب! گفتم: دستم به دامن آقا فلان! تا گفتم دستم به دامن، تلفن صدا زد،

- فلانی درست شد!

همین! اصلا دو ثانیه هم نرسید! اصلا صبر نکرد یک پنج دقیقه بعد! یک پنج دقیقه بعد! مثل این که از قبل درست شده بوده فقط منتظر توجه این بوده که بابا ما زودتر درست می‌کنیم، نیازی هم به آن یک لحظه نداریم.

یکدفعه تلفن زنگ زد، می‌گفت عمویمان بود، گفت همین الان درست شد، امضا شد! بدون هیچ علت و دلیل، امضا شد. یعنی همینی که می‌گفت نه، شروع کرد امضا کردن!||| خود او مانده بود! خود آن که روابط داشت در این مسائل، مانده بود! که این که الان دارد می‌گوید که این نمی‌شود، بعد می‌گوید بده بده!

عجب! این چه بساطی است! این چه داستانی است!؟

این می شود ولی خدا!

لا تأخذہ سنۃ و لا نوم. مرحوم آقا در کتاب روح مجرد چی آوردند؟ به آقا سید ابراهیم کرمانشاهی فرمودند: اولیاء خدا خواب و بیداری ندارند. مگر نگفتند؟ این را هم بنده دارم می گویم؟ گفت همین الآن امتحان کنید! گفت آخر حیف نیست امتحان کنیم؟ فردا سر سفره آقای حداد گفتند: بعضی ها می گویند اولیاء خدا خواب و بیداری ندارند. این دست خداست، دست ما نیست، که به هر کس که می خواهد می دهد.

بفرمایید! این همان است که می گوید هر لحظه، در خواب باشم، جوابت را می دهم. در حال غذا خوردن باشم جوابت را می دهم، در حال مجلس و صحبت کردن با افراد هم، جواب تو را می دهم!

لا یشغلہ شأن عن شأن. این را می گویند مقام جامعیت. در مقام جامعیت ولایت، انصراف از حیثیت به واسطه انشغال با حیثیتی دیگر، نیست. در آن واحد. این بحث را اصولیین دارند دیگر. که در آن واحد، آیا انسان می شود که از یک کلام، دو معنای مختلف را قصد بکند یا نه؟ خب به حسب ظاهر نمی شود. چون هر کلمه ای، یک مفهوم نفسی دارد و یک کلام نفسی دارد و اراده انسان به هر کلامی، اقتضا می کند که یک کلام نفسی مترتب بر او، از او قصد بکند. خب این یک مسئله ای است که بین اصولیون است.

مرحوم آقای بهجت - رحمة الله علیه - ایشان این مطلب را در مجلس آقای خوئی شنیده بود. یعنی بحث چیز بود که... و نظر ایشان هم همین طور بود. نظر آقای خوئی هم مثل بقیه اصولیون اینطور بود. خدا رحمت کند. آقای خوئی به مرحوم آقا می فرمودند: ما مثل دیگران قادح عدالت اولیاء و عرفاء نیستیم!

خب باز هم یک گلی به جمالشان که اقلًا این مقدار را ابراز لطف فرمودند و قدح عدالت اولیاء الهی را فرمودند مثل بقیه! بله، چیزهایی... بگذریم که دیگر حالمان خیلی [بد] می شود از این مطالبی که شنیدیم و دیدیم که... بله...! آقای بهجت این قضیه را به مرحوم قاضی می گویند. مرحوم قاضی می فرمایند که نه! این مربوط به افراد عادی است که اینها سعه محدود دارند. بروید به ایشان بگویید که آیا شما وقتی که دارید با یک شخصی صحبت می کنید، یک بچه هم بغلتان است و یک کاسه ماست هم در دستتان است، آیا صحبت کردن با این، باعث می شود که از این دو تا منصرف بشوید، بچه از دستتان بیفتد؟ کاسه ماست هم برگردد؟ یا نه؟ در آن واحد، هم دارید با این صحبت می کنید، هم مواظب بچه هستید، هم کاسه ماست، هم فرض بکنید که خودتان را روی پا نگه داشتید، این اراده های متفاوت، نسبت به مصادیق متفاوت در آن واحد دارد الآن در شما ظهور پیدا می کند. چه اشکال دارد که یک نفر که به مقام جامعیت رسیده باشد، بتواند از یک کلام در آن واحد، معانی مختلف را قصد کند؟

آقای بهجت می گفتند، بنده بودم که داشتند برای مرحوم والد نقل می کردند، می گفتند که من آدمم پیش

آقای خوئی و این را نقل کردم. فردایش گفتم که آقا این اشکال است!

ایشان گفتند: این حرف تو نیست! کی به تو گفته؟ این حرف، حرف تو نیست!

گفتم: این حرف آقای قاضی است!

گفتند: بله، این حرف مال ایشان است! این مربوط به تو نیست! تو این به نظرت نمی آید! و ایشان دیگر چیزی نگفتند و نسبت به این قضیه ایراد و اشکالی دیگر نکردند.

لا یشغله شأن عن شأن. این مقام مقام ولایت است. این مقام مقام امامت است. که در مقام امامت، التفات

به یک مطلب، موجب انصراف از مطلب دیگر نمی شود. امام زمان علیه السلام و ارواحنا فداه، الآن واسطة فیض الهی است. واسطة فیض الهی یعنی چی؟ یعنی تک تک موجودات عالم وجود - ما سوی الله - یعنی نسبت به مجردات و غیر مجردات، تمام آنها تا نظر امام علیه السلام بر کیفیت ایصال فیض، از آن مبدأ فیاض به او نباشد، در دم معدوم است! این معنا، معنای واسطه است. چه نسبت به وجود اول، چه نسبت به وجود ثانوی، فیض ثانی، ثالث، همینطور، صفات مختلفه، اسماء مختلفه کلیه که اینها همه نزول پیدا می کند. در هر چه. شما یک نفر را در نظر بگیرید. یک نفر در حیثیت اولیه فردی است که حی است. وجود دارد. این وجودش تا اراده امام زمان بر وجود او نباشد، او در دم می شود عدم. یعنی الآن فرض کنید که سرور معظم آقای آسید محمد... که در اینجا حضور دارند، این اگر یک لحظه نظر امام علیه السلام بر وجود ایشان نباشد، دیگر من ایشان را در دم این ستون نمی بینم!! کو؟ کجا رفت؟ پس این که الآن من دارم می بینم، به خاطر این که نظر امام علیه السلام بر وجود، نفس وجود ذی جود این سید اولاد پیغمبر، الآن تعلق گرفته. این یک. این مربوط می شود به وجود اول. حالا برویم سراغ وجود دوم که سرتان سوت برمی دارد حالا. دوم، تا نظر امام علیه السلام بر مشاعر ایشان تعلق نگیرد، که گوش ایشان بشنود، ایشان صدای مرا نمی شنود. این دو. سوم: تا نظر امام علیه السلام بر چشم ایشان تعلق نگیرد که صورت و سیمای بنده را نبیند، نمی بیند. چهارم: تا نظر امام علیه السلام بر فکر ایشان که این را بشنود، نظر امام بر این که بفهمد، یکدفعه نگاه می کنی می بینی همین یکی را تا او نخواهد، هیچ کدام از این صفات و اسماء جزئیة در ایشان تحقق پیدا نمی کند. ایشان چند نفر است؟ یکی! این را شما ضربدر شش میلیارد نفر کره زمین کن. کره زمین را ضربدر کهکشانها کن. کهکشانها را ضربدر همه آسمان کن. بعد اینها را، همه [ی] مجردات را به حساب بیار. آنوقت می فهمی معنای ولایت امام زمان چی است! یعنی هر پلکی که دارد الآن زده می شود. هر ذره ای که در کل عالم وجود، - مجرد و غیر مجرد - دارد می رود، این نفس وجودش، به وجود و نفس امام زمان علیه السلام است. این معنا، معنای چی است؟ **لا تأخذہ سنة و لا نوم.** آن **لا تأخذہ**

سنة و لا نوم مربوط می شود به امام زمان. آن **لا یشغله شأن عن شأن** مربوط می شود به امام زمان. این معنا!

آنوقت می گویند امام زمان علم غیب دارد یا ندارد؟!

یعنی آدم نمی‌داند بر این حرفها بخندد یا گریه کند؟! وقتی که داریم: **بوجوده ثبتت الأرض و السماء و بیمنه رزق الوری**، معنایش این است! رزق وری، ما سوی الله به واسطه وجود حضرت مرزوقند. رزق عادی، رزق نان، رزق آب، رزق علم، رزق حیات، رزق کمال، رزق تجرد. تمام رزقی که از فیض مطلق و بسیط الهی بر همه عالم هست، به واسطه نفس امام زمان است. به واسطه نفس ایشان. آنوقت ولی الهی همین است. منتها ولی الهی نه مستقلا، در تحت ولایت امام علیه السلام. این است قضیه. نه در کنار امام زمان، این می‌شود کفر! در تحت ولایت. این ولی در تحت ولایت امام علیه السلام، **لا یشغله شأن عن شأن. لا تأخذه سنة و لا نوم.** این معنا معنای ولایت است. خب بسم الله! این کجاش اشکال دارد؟ این معنا معنای ولایت است. حالا امام سجاد می‌فرماید ما باید سراغ این ولایت برویم. **یا خیر من دعاه داع.** بهترین مدعو در این عالم کیست؟ آن کسی است که نه مرض دارد که به خاطر مرضش عذرخواهی کند:

ببخشید آقا الان مریضم، کسالت دارم، ان شاء الله بعد خدمتتان می‌رسم. ان شاء الله بعد دنبال این بروم. حالا راجعش فکر کنید. یا این که خودش گرفتار است، بگوید من خودم گرفتاری دارم. یا اینکه، یا این که، یا این که...

هر وقت بخواهید: نصف شب بیدار شوید، خدا بیدار است. بعد از ظهر، خدا بیدار است. موقع صبح، خدا بیدار است. اشتغال به امور سایر عباد، مانع نمی‌شود که از توی بنده خاص غفلت کند، هیچ! همین که اسم تو آمد در پرونده موجودات، ثبت شد، تمام شد! آمد جلوی تابلوی خدا. مثال می‌زنم! آمد جلوی اینجا، دیگر تمام شد! یک شخصی به نام آقای آقا سید محمد، دیگر در اینجا ثبت شده. دیگر تمام شد. دیگر این نمی‌شود یک لحظه کم‌رنگ‌تر باشد، یک لحظه پررنگ‌تر باشد، یک لحظه حالا سر خدا چیز است...

مرحوم آقا می‌فرمودند یک وقت کربلا بودیم، روز عید غدیر بود. رفقا خیلی آمده بودند از ایران، از جاهای دیگر، و این حاج عبدالجلیل در کاظمین و اینها، آمده بودند. آقای حداد یک فرزند دارند که الان هم هست، فرزند بزرگتر، که بسیار، بسیار بزرگوار. بسیار صاف، انقدر این بشر صاف است، که در صافی دیگر اسم صفاء برای او کم می‌آورد! صاف، پاک، بی غل و غش، خیلی... می‌خواست برود برای نجف و زیارت و برگردد. حاج عبدالجلیل رو می‌کند و می‌گوید آقا وقتی که رفتید آنجا، من یک حاجت دارم، این را به امیرالمؤمنین بگو، جوابش را هم بگیر بیار! خب آقای حداد این را چیز کردند و خندیدند و فلان و این چیزها و آن هم گفت باشد. رفتند و بعد اینها هم تا شب بودند، دیگر موقع عصر برگشت و خلاصه اینها بودند. خب عبدالجلیل! گفتش که خب چیز کردی؟ رفتی آنجا حاجت ما را گفتی به...؟ گفت: آره والله، ولیکن علی سرش خیلی شلوغ بود، نمی‌دانم شنید یا نشنید؟! من گفتم ولی اما علی خیلی سرش شلوغ بود، خیلی داد و بی‌داد بود، نفهمیدم شنید یا نه؟ آقای حداد غش غش می‌خندیدند! بقیه و اینها هم....

لا تأخذ سنة ولا نوم! لا يشغله شأن عن شأن. أميرالمؤمنين که چرت ندارد، بیداری ندارد، خواب ندارد، صدا و مزاحمت ندارد. البته، اینهایی که می‌روند در حرم و داد و بیداد می‌کنند، همه اینها کار حرام و خلاف می‌کنند. حرم جای داد و بیداد نیست. جای سکوت است، جای دعاست. بعضی‌ها شنیده‌ام می‌روند آنجا شعر می‌خوانند، همینطوری داد می‌زنند. این شعر را برو در خانه‌ات بخوان! اینجا می‌خواهند زیارت کنند، نماز بخوانند، چکار کنند. مگر اینجا هیئت است؟ یا این که می‌روند در حرم امام حسین می‌نشینند شروع می‌کنند به روضه خواندن و... روضه را برو در خانه‌ات بخوان! برای چی اینجا می‌خوانی؟ برو توی خانه‌ات بخوان، برو در صحن بخوان، کناری بگیر بنشین. الآن در صحن می‌گیرند می‌نشینند، روضه می‌خوانند، سینه می‌زنند، چکار می‌کنند، اما در حرم، جای عبادت است، جای سکوت است، جای توجه است، این امور، مزاحم با حال دیگران است و اینها صحیح نیست. بلکه می‌شود گفت خلاف شرع است.

خب؛ امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: اینجا بیا! سراغ این خدا بیا. **یا خیر من دعاه داع، و أفضل من رجاه راج.** کسی که از هر مرجوی تو بالاتری. کسی که هیچ مرجو و مورد امیدی به پای تو نمی‌رسد. انسان امید داشته باشد. امید به یک شخص داشته باشد، باز احتمال می‌دهد که آنطور که باید و شاید، انجام ندهد، صددرصد به دنبال نرود، هشتاد درصد برود. یا مثلاً دیر بشود، و امثال ذلک دیگر. هر کسی می‌خواهد باشد. حتی پدر باشد. حتی مادر باشد. حتی برادر باشد. برادر باشد! در این دنیای وانفساه، انسان دیگر همه چیز می‌بیند و همه چیز را تجربه می‌کند. و چه تجربه مفید و خوبی است که خدا به انسان نشان می‌دهد، این کسانی که بهشان امید داشتی یک وقت، برادرت، خواهرت، دخترعمه، دخترخاله، پسر خاله، پسرعمه، شریک، رفیق، کسانی که... عمو، دایی، اینها، ما هوایت را داریم، ما پشتت را داریم، روی ما حساب کن! تمام این افراد، همه این‌ها یک روزی می‌آید که امید انسان از آن‌ها ناامید می‌شود.

یک نفر یک شب - یک وقتی - به من می‌گفت: تو به فلان شخص چرا آنطور که باید و شاید توجه نداری؟ چرا؟ این الآن مثلاً اینطور است، اینطور است، گفتم: من به خنده الآن این نگاه نمی‌کنم. من به آن موقعیت بعد از دو سه سال دیگر او دارم نگاه می‌کنم! می‌گفت: نه، اشتباه است و فلان... گذشت، مسائل گذشت، اوضاع گذشت و بعد از دو سه سال دیگر، مطالب تغییر پیدا کرد و تمام آن خنده‌ها که رفت هیچ، ای کاش فقط آن خنده‌ها نبود! به جایش هزار مطالب دیگری بود! هزار مطالب دیگر! و مسائل دیگر. یک روز به آن شخص گفتم: حال شما خوب است؟ شما دارید این مطالب را می‌بینید! خودتان دارید نظاره می‌کنید! یاد آن حرف دو سه سال پیش افتادید که....؟

خنده‌هایی که به انسان می‌شود، همه اینها روی اغراض است. همه اینها روی حساب و کتاب است! بعد اوضاع تغییر پیدا می‌کند. این خنده‌ها دیگر نمی‌ماند. این تبسم‌ها دیگر نمی‌ماند. عوض می‌شود. پس چه خوب

که انسان از هم‌اکنون، متوجه باشد. متوجه حالش باشد، متوجه موقعیتش باشد. متوجه این‌که الان چه کنم؟ الان چه کنم؟ البته عرض می‌کنم، این‌ها مربوط به رفاقت‌های عادی است‌ها! اما در رفاقت‌های سلوکی و رفاقت‌هایی که برای خداست، آن جایگاه دیگری دارد، آن حساب و کتاب دیگری دارد و آن از دایره این مطالب خارج است. این برای رفاقت‌های عادی، رفاقت‌های دنیا، رفاقت‌هایی که بر اساس مسائل مادی، ارتباطات، و این‌گونه مطالب پیش می‌آید. امیدهایی که انسان دارد در این‌گونه مسائل.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: اگر من بخواهم امیدی در این دنیا به یکی داشته باشم به چه کسی امید داشته باشم، بهتر از تو؟ اگر بخواهم یکی را بخوانم، چه کسی را بخوانم بهتر از تو؟ نیمه شب جوایم را می‌دهی، صبح می‌دهی، بعد از ظهر می‌دهی، در گرفتاری می‌دهی، در همه جا می‌دهی، جوابت قبل از سؤال من آماده است! من وقتی که سؤال می‌کنم به او تازه می‌رسم! تو جواب را آماده نگه داشتی، سؤال کن تا ببینی! درخواست کن تا ببینی! امید پیدا کن تا مرجو خودت را ببینی، مشاهده کنی!

لذا انسان باید در راه خدا و در سیر، به این نکته توجه کند که سیر خدا، عبارت از امور دنیوی نیست، که انسان مسائلی را انجام می‌دهد برای رسیدن به یک مقصد و مطلوبی که بعد حاصل می‌شود. آن به جای خودش. سیر خدا عبارت است از حرکت هر ثانیه و هر لحظه، و گرفتن پاداش و اجر در همان لحظه. این معنا، معنای سیر است. که البته هر کدام از اینها مقدمه می‌شود برای اینکه انسان به آن نتیجه آخر دسترسی پیدا بکند.

دیگر وقت گذشت و ما هم بقیه مطالب را موكول می‌کنیم ان شاء الله برای شب‌های بعد که چطور این امید به پروردگار، موجب حرکت و شوق انسان است؟ و [چگونه] این حالت نفس، موجب تبدل ارزش‌ها خواهد شد؟ یک امر، از گناه، تبدیل به ثواب می‌شود! یک امر، - نه تنها خدای متعال می‌آید و گناهان انسان را می‌بخشد - بلکه گناهان انسان تبدیل به ثواب می‌شود. گناهان انسان تبدیل به خیر می‌شود و این نحوه تبدیل، این، چگونه خواهد بود؟

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ